

پیش‌خوران

نظری و گذری بر «مناسبات جمهوریّت و اسلامیت در انتخاب ولی فقیه»

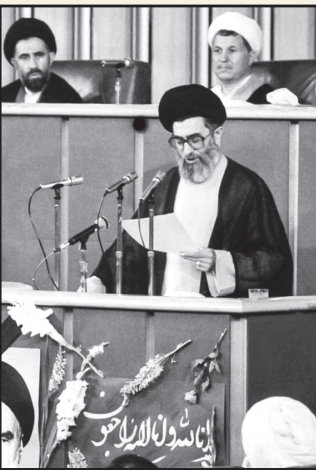
«روایت رهبری» در روزهای سوگ

■ **سمانه صادقی**



در روزهایی که امت اسلامی به فقیدان و سوگ حضرت آیت‌الله العظمی امام‌خامنه‌ای، رهبر شهیدانقلاب اسلامی مبتلاست و از سوی دیگر خلف صالح وی، حضرت آیت‌الله

به رهبری انتخاب شده‌اند، روایتی خواندنی از بسترها و چگونگی انتخاب تاریخی مجلس خبرگان رهبری در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ می‌تواند اثری خواندنی و آگاهی‌بخش باشد. اثر «روایت رهبری» گزارشی است مستند که توسط سید یاسر جبرائیلی و براساس اسنادی که‌از سوی دفتر حفظ و نشر آثار رهبری در اختیار وی نهاده، تألیف شده است. از جمله بخش‌های خواندنی این پژوهش، خاطرات منتشرنشده آن رهبر شهید در باب موضوع فوق آمده است. تارنمای انتشارات انقلاب اسلامی (ناشر این تحقیق) در باب محتوای آن، گزارشی به ترتیب بی‌آمده ارائه کرده‌است: «کتاب «روایت رهبری» که به قلم سید یاسر جبرائیل در ۳ فصل و ۶۰۰ صفحه نوشته شده است، روایت جامع و دست‌اولی از رسمیت و قانونیت یافتن رهبری حضرت امام خمینی (رحم‌الله) با مصوبه مجلس خبرگان قانون اساسی، تعیین آیت‌الله منتظری به رهبری آینده توسط مجلس خبرگان رهبری و سپس عزل وی و در نهایت، تعیین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای توسط مجلس خبرگان به رهبری انقلاب اسلامی است. از ویژگی‌های «روایت رهبری»، می‌توان به استفاده از برخی خاطرات منتشر نشده سیاسی و مهم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، به تناسب موضوعات مطرح‌شده در کتاب اشاره کرد. در این کتاب و برای اولین بار، از مذاکرات شورای انقلاب و متن مذاکرات‌اجلاسیه خبرگان در سال ۶۴ و اجلاسیه خبرگان در سال ۶۸ استفاده شده است. همچنین بخشی از مذاکرات جلسه



۱۴ خرداد ۱۳۶۸. مجلس خبرگان قانون اساسی، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای در حال فرات و صیت‌نامه الهی-سیاسی امام خمینی.

روسای قوا و مرحوم حاج احمد‌آقای خمینی در حضور امام (رحم‌الله) در مهر ۶۷(۶ ماه قبل از عزل آیت‌الله منتظری)، در این کتاب منتشر شده که در آن برای اولین بار حضرت امام خمینی (قدس‌سره)، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را برای رهبری آینده‌نظام مطرح می‌کنند. گفتنی است کتاب «روایت رهبری» برای نخستین بار در سال ۱۳۹۸ منتشر شده و در مجموع ۱۶ هزار نسخه از این اثر در دو هفت چاپ روانه بازار نشر شده است که چاپ جدید این کتاب با طرح جلد و صفحه‌آرایی جدید منتشر شده است.»

«روایت رهبری» در بخشی از خویش، چگونگی رأی‌گیری برای رهبری آیت‌الله خامنه‌ای در جلسه تاریخی ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ را بیانگونه به تاریخ سپرده است: «نهایتاً رهبری آیت‌الله سید علی خامنه‌ای به رأی گذاشته شد. ۳۴ نفر از اعضا در جلسه حاضر بودند و برای تعیین رهبر، به دو سوّم آراء نیاز بود. آراء شمارش شد. یکی از اعضای هیئت رئیسه گفت: اگر ۵۰ نفر قیام کرده باشند، رأی آورده است. با شمارش آراء مشخص شد ۶۰ نفر، یعنی ۸۱ درصد حاضرین، بـرای رهبری آیت‌الله خامنه‌ای قیام کرده‌اند. خود ایشان، اما از جا برخاستند! آقای صادق خدخالی خطاب به ایشان گفت: «آقای خامنه‌ای، تو را به خدا خودت هم رأی بده!» آقای ابوالقاسم خزعلی می‌گوید: «تقریباً به اتفاق به ایشان رأی دادیم، ولی خود ایشان به خودشان رأی ندادند و تواضع کردند.» حضار تکبیر گفتند و خبرگان، وظیفه تاریخی خود را به انجام رساندند. آقای مشکینی به‌عنوان رئیس مجلس در خاتمه اجلاس گفتند: «خدا را شکر گزاریم که ختم به خیر شد. امیدوارم ان‌شالله رضایت حضرت بقیه‌الله‌الأعظم (ارواحنا له الفداء) را جلب کرده‌ایم…»



ایراهیم رئیسی، امروز اما، کلمات در برابر نامی قد علم کرده‌اند که گویی هرچه بیشتر به‌اوند یک می‌شوی، ابعاد ناشناخته تری از وجودش رخ می‌نماید. این بار سخن از مردی است که باید عنوانش را گذاشت: «توئی که هیچ نشناختم!». چرا «هیچ»؟ چون در میان‌بیاهوی سیاستمداران بطمطراق و جنجال‌های بی‌پایان رسانه‌ای، آن روح صیقل‌خورده و آن ادیب نکته‌سنج، چنان در میان عیای تقواورزای مدنرئولیت پنهان ماند، که گویی ما تنها سایه‌ای از او را دیدیم و از اصل آفتاب غافل ماندیم. آنچه مرئیبه‌نگاری‌های ما در این سوگو را نیز ایتر ساخته است.

■ **از کوچه‌های مشهد تا طنین حسینیّه‌آرشاد**
خاطرات من از او به سال‌هایی بازمی‌گردد که هنوز نه نامی از «رهبری» بود و نه نشانی از «قدرت» دهه ۴۰ و ۵۰، روزگار نوآندیشی و فریادهای زیرپویشی بود. آن زمان که روحانی جوانی بانگاهی نافذ و بیانی که حلاوتی دگر داشت، در محافل روشنفکری مشهد و تهران دیده می‌شد؛ او رفیق شفیقِ دکتر علی شریعتی بود. در زیر گنبد فیروزهای حسینیّه‌آرشاد، چایی که سنت‌مدرنیته با هم ممزوج شده بودند، ایشان پلی بود میان این دو جهان واز معدود روحانیونی که زبان نسل تحصیلکرده را می‌دانست. کسی که رمان‌های کلاسیک جهان را ورق زده بود و موسیقی و هنر را نه به چشم «بلو»، که به دیده «زبان روح» می‌نگریست. رقافت ایشان با دکتر شریعتی، نه یک هم‌نشینی ساده، که پیوند دوآندیشه برای بیداری یک ملت بود. ایشان از همان روزها نشان داد که دین‌دیده بود و موسیقی و هنر را نه به چشم «بلو»، که به دیده برای پرواز است.

انقلاب که پیروز شد، بسیاری در جادوی قدرت حل شدند؛ اما ملت که خودسازی این بزرگ‌مرد را در صد می کرد، دید که چگونه بر مدار تقوا باقی ماند.

در این بلبشو که سیاستمداران به سادگی آلوده می‌شوند، او پاکیزگی را نه به‌عنوان یک شیوه زیست برگزید. هرگز اجازه نداد تا سیاست، فرهنگ را در وجودش ببلعد؛ در اوج بحران‌ها، همان قدر نگران کیفیت یک اثر هنری یاوزن یک قصیده تازه بود، که نگران مرزهای کشور؛



در غروب سرخ‌قام خورشید انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی سید علی حسینی خامنه‌ای

تنها سایه‌ای از او دیدیم آفتاب وجودش در حجاب ماند!

■ **فریاد خورشید**

■ **پروین قائمی**

پیش از ایسن، قلم چرخید و از «توئی که نشناختم» گفت؛ یک بار برای مظلومیت فراوان آیت‌الله دکتر بهشتی و بار دیگر برای اخلاص خستگی‌ناپذیر آیت‌الله سید

ایراهیم رئیسی، امروز اما، کلمات در برابر نامی قد علم کرده‌اند که گویی هرچه بیشتر به‌اوند یک می‌شوی، ابعاد ناشناخته تری از وجودش رخ می‌نماید. این بار سخن از مردی است که باید عنوانش را گذاشت: «توئی که هیچ نشناختم!». چرا «هیچ»؟ چون در میان‌بیاهوی سیاستمداران بطمطراق و جنجال‌های بی‌پایان رسانه‌ای، آن روح صیقل‌خورده و آن ادیب نکته‌سنج، چنان در میان عیای تقواورزای مدنرئولیت پنهان ماند، که گویی ما تنها سایه‌ای از او را دیدیم و از اصل آفتاب غافل ماندیم. آنچه مرئیبه‌نگاری‌های ما در این سوگو را نیز ایتر ساخته است.

■ **از کوچه‌های مشهد تا طنین حسینیّه‌آرشاد**
خاطرات من از او به سال‌هایی بازمی‌گردد که هنوز نه نامی از «رهبری» بود و نه نشانی از «قدرت» دهه ۴۰ و ۵۰، روزگار نوآندیشی و فریادهای زیرپویشی بود. آن زمان که روحانی جوانی بانگاهی نافذ و بیانی که حلاوتی دگر داشت، در محافل روشنفکری مشهد و تهران دیده می‌شد؛ او رفیق شفیقِ دکتر علی شریعتی بود. در زیر گنبد فیروزهای حسینیّه‌آرشاد، چایی که سنت‌مدرنیته با هم ممزوج شده بودند، ایشان پلی بود میان این دو جهان واز معدود روحانیونی که زبان نسل تحصیلکرده را می‌دانست. کسی که رمان‌های کلاسیک جهان را ورق زده بود و موسیقی و هنر را نه به چشم «بلو»، که به دیده «زبان روح» می‌نگریست. رقافت ایشان با دکتر شریعتی، نه یک هم‌نشینی ساده، که پیوند دوآندیشه برای بیداری یک ملت بود. ایشان از همان روزها نشان داد که دین‌دیده بود و موسیقی و هنر را نه به چشم «بلو»، که به دیده برای پرواز است.

■ **هنر؛ جایی که رهبری در برابر تندروی‌ها ایستاد**
شاید برای برخی غریب باشد، اما آن بزرگ دیدچنان بیدار هنر بود. آنجا که تندروی می‌خواست ریشه هنر را به اتمام کج‌رویی بزند، او بود که سد می‌شد. ماجرای فیلم «مارمولک» کمال تیریزی را به یاد داریم. وقتی فریاده بلند شدند، ایشان بانگاهی عمیق و سه‌صدری بی‌ظنر، وجه مثبت و اصلاح‌گرا اثر را دید و از آن دفاع نمود. با آن زمان که با یک بیات، آهنگساز بر جسته، دلشکسته بود؛ این آغوش باز و دلجویی وی بود که مرهمی شد بر زخم هنرمند. رهبر، ادیبان و هنرمندان را گرامی می‌داشت، نه به خاطر جایگاهشان، که به خاطر «حرمت قلم و صدا».

دانش‌سرخن می‌کرده؛ از جایی که دانش به قدرت درون‌مابدل می‌شود. پیوند عاطفی‌اش بانخبگان، از جنس «پاور» بود. وقتی آنان را به حضور می‌پذیرفت، گویی فرزندان معنوی‌اش را در آغوش می‌گرفت و به آن‌ها جسارت نترسیدن می‌داد. در نگاه وی، علمی که منجر به استقلال نشود، تنها نوعی ظاهرسازی است. این راهبرد علمی، ریشه در همان غیرت ملی و دینی داشت که از دوران جوانی در جانش ریشه دوانده و بارور شده بود.

■ **از ورزش قهرمانی تا حمایت از بانوان این مرز و بوم**

توجه ایشان به ورزش، فراتر از یک اعتنای متعارف بود. رهبر، قهرمانان تیم‌های ملی را فرزندان خود می‌دانست. به‌ویژه وقتی پای بانوان ورزشکار به میان می‌آمد، نگاهش فرسنگ‌ها با جزماندیشی فاصله نشان می‌داد. ایشان بود که ایستاد تا دختران این سرزمین با حفظ کرامت و حجاب خویش، بر سکوهای جهانی بایستند و ثابت کنند که «عفاف» نه تنها مانع نیست، بلکه ششوک و جلادهنده اراده است. او در برابر کسانی که زن را در پستوی خانه‌ها می‌خواستند، راه را برای حضور عزتمندانه آنان در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی گشود. من هر بار که تصویرش را در حال تجلیل از بانوان قهرمان و محجبه می‌دیدم، درخشش رضایت را در چشمانش حس می‌کردم. ایشان با این خمایت، نه تنها به ورزشکاران، بلکه به تمام زنان این مرز و بوم اعتماد به‌نفس بخشید. پیام‌های تبریک صمیمانه‌اش به دخترانی که با پرچم ایران و سیمای نجابت بر سکوها ایستادند، پیامی روشن به جهان بود. ایران، سرزمین زنانی است که هم قهرمان هستند و هم عقیف. این نگاه متعالی، مرز بین «تجددمآلی غربی» و «تجحر کور» را مشخص کرد و بذلت رسمیت بخشید.

■ **سعه صدر؛ شنیدن در اوج اقتدار**

یکی از ابعاد ناشناخته شخصیت آن بزرگ، سعه صدر در برابر نقدها بود. بارها دیدیم که در جلسات دانشجویی یا محافل نخبگان، جوانی با شور و حرارت و گاه باصراحتی تند و تیز، لب به سخن می‌گشود. در آن لحظات، ایشان نه با تشر یک حاکم، بلکه با لبخند یک پدر و منطق یک حکیم با آن مواجه می‌شد. بارها نشان داد که «تقد» را نه تنها برمی‌تابد، بلکه آن را برای پویایی جامعه ضروری می‌شمارد. این سعه صدر، ریشه در همان تقوایی داشت که دهه‌ها پرایش زحمت کشیده بود. کسی که خود را در تراوی «تقد حق» می‌بیند، از «تقد خلق» نمی‌هراسد.

زمانی در یادداشتی، نقدی بر برداشت ایشان از یک رمان مشهور کلاسیک نوشتم. با خود می‌گفتم که شاید این نقد در میان انبوه مشغله‌های ایشان گم نشود یا بدتر، به مذاق همراهان خوش نیاید! اما در کمال ناباوری، باز خوردی که دریافت کردم، درس بزرگی از «اخلاق نقدپذیری» بود. ایشان نه تنها نقد مرا با دقت خوانده بود، که با نهایت لطف و فروتنی، آن را بر پذیرفته و از من تشکر کرده بودند. این واقعه برای ای قلم تکان‌دهنده می‌نمود. کسی که کتابت یک نظام است، چنان در برابر منتقد سر تعظیم فرود می‌آورد که نقد یک نویسنده ناشناس را بر نگاه خود ترجیح می‌دهد. این همان تقوای نظری است که در کمتر سیاستمداری در جهان امروز یافت می‌شود.

■ **زهد آگاهانه؛ زیستن بر زیلوی تاریخ**
از ساده‌زیستی‌اش چه بگویم؟ از زیلوی آبی‌رنگی که در حسینیّه امام خمینی پهن بود و تا او پسین دیدارش، همچنان به نمادی از «فقدان بی‌پیرایه» در جهان مبدل شده بود. من بارها شنیده بودم که رهبران و سیاستمداران بزرگ دنیا، وقتی قدم به حرم زندگی ایشان می‌گذاشتند، از جمع شدن سدی در برابر ریاس ایستاد. بارها در دیدارهای تمام‌نه با زبان یک ناظر دور، که با تسلطی تحسین‌برانگیز بر «نقشه جامع علمی کشور» سخن گفت. برای رهبر، «علم» تنها راه‌ای از وابستگی بود. همواره می‌فرمود: «العلم ساده‌زیست سال‌ها دور است. این زهد از جنس فقر نبود، که از جنس استغنا بود. او عمداً از تجملات مرسوم قدرت فاصله گرفت تا ضربان قلبش باطبقات محروم جامعه هم‌نوا باشد.

در دنیا، کسی که سیاستمداراش برای چند روز بیشتر ماندن در کاخ‌ها، به هر آلودگی‌ای تن می‌دهند، وی نشان داد که قدرت، اگر با ساده‌زیستی گره بخورد، نه تنها انسان را نمی‌فریبد، بلکه به‌او عزتی می‌بخشد که در چشم جهانیان و به‌ویژه به ظاهر قدرت‌ها، بزرگ، نفوذناپذیر جلوه کند. این پاکیزه زیستن آن هم در اوج عزت، آرزوی قلبی رهبر بود که در تمام دو مال برای پرواز یک ملت به سوی تمدن نوین قلمداد می‌شوند.

دیدارهایش با جوانان ونخبگان علمی، نه جلسات خشک اداری، که شبیه به کلاس‌های درس پرشور بود. با اشتیاقی به ایده‌های نوین گوش می‌سپرد و جوان را نه به‌مثابه اعداد و امارا، که «موتور پیشران تمدن» می‌دید. عجیب است که در کهنسالی، بیش از بسیاری از مدیران میانسال و حتی جوان، به «تجول» باور داشت. همواره از کرانه‌های



دانش‌سرخن می‌کرده؛ از جایی که دانش به قدرت درون‌مابدل می‌شود. پیوند عاطفی‌اش بانخبگان، از جنس «پاور» بود. وقتی آنان را به حضور می‌پذیرفت، گویی فرزندان معنوی‌اش را در آغوش می‌گرفت و به آن‌ها جسارت نترسیدن می‌داد. در نگاه وی، علمی که منجر به استقلال نشود، تنها نوعی ظاهرسازی است. این راهبرد علمی، ریشه در همان غیرت ملی و دینی داشت که از دوران جوانی در جانش ریشه دوانده و بارور شده بود.

■ **از ورزش قهرمانی تا حمایت از بانوان این مرز و بوم**

توجه ایشان به ورزش، فراتر از یک اعتنای متعارف بود. رهبر، قهرمانان تیم‌های ملی را فرزندان خود می‌دانست. به‌ویژه وقتی پای بانوان ورزشکار به میان می‌آمد، نگاهش فرسنگ‌ها با جزماندیشی فاصله نشان می‌داد. ایشان بود که ایستاد تا دختران این سرزمین با حفظ کرامت و حجاب خویش، بر سکوهای جهانی بایستند و ثابت کنند که «عفاف» نه تنها مانع نیست، بلکه ششوک و جلادهنده اراده است. او در برابر کسانی که زن را در پستوی خانه‌ها می‌خواستند، راه را برای حضور عزتمندانه آنان در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی گشود. من هر بار که تصویرش را در حال تجلیل از بانوان قهرمان و محجبه می‌دیدم، درخشش رضایت را در چشمانش حس می‌کردم. ایشان با این خمایت، نه تنها به ورزشکاران، بلکه به تمام زنان این مرز و بوم اعتماد به‌نفس بخشید. پیام‌های تبریک صمیمانه‌اش به دخترانی که با پرچم ایران و سیمای نجابت بر سکوها ایستادند، پیامی روشن به جهان بود. ایران، سرزمین زنانی است که هم قهرمان هستند و هم عقیف. این نگاه متعالی، مرز بین «تجددمآلی غربی» و «تجحر کور» را مشخص کرد و بذلت رسمیت بخشید.

■ **سعه صدر؛ شنیدن در اوج اقتدار**

یکی از ابعاد ناشناخته شخصیت آن بزرگ، سعه صدر در برابر نقدها بود. بارها دیدیم که در جلسات دانشجویی یا محافل نخبگان، جوانی با شور و حرارت و گاه باصراحتی تند و تیز، لب به سخن می‌گشود. در آن لحظات، ایشان نه با تشر یک حاکم، بلکه با لبخند یک پدر و منطق یک حکیم با آن مواجه می‌شد. بارها نشان داد که «تقد» را نه تنها برمی‌تابد، بلکه آن را برای پویایی جامعه ضروری می‌شمارد. این سعه صدر، ریشه در همان تقوایی داشت که دهه‌ها پرایش زحمت کشیده بود. کسی که خود را در تراوی «تقد حق» می‌بیند، از «تقد خلق» نمی‌هراسد.

زمانی در یادداشتی، نقدی بر برداشت ایشان از یک رمان مشهور کلاسیک نوشتم. با خود می‌گفتم که شاید این نقد در میان انبوه مشغله‌های ایشان گم نشود یا بدتر، به مذاق همراهان خوش نیاید! اما در کمال ناباوری، باز خوردی که دریافت کردم، درس بزرگی از «اخلاق نقدپذیری» بود. ایشان نه تنها نقد مرا با دقت خوانده بود، که با نهایت لطف و فروتنی، آن را بر پذیرفته و از من تشکر کرده بودند. این واقعه برای ای قلم تکان‌دهنده می‌نمود. کسی که کتابت یک نظام است، چنان در برابر منتقد سر تعظیم فرود می‌آورد که نقد یک نویسنده ناشناس را بر نگاه خود ترجیح می‌دهد. این همان تقوای نظری است که در کمتر سیاستمداری در جهان امروز یافت می‌شود.

■ **زهد آگاهانه؛ زیستن بر زیلوی تاریخ**

از ساده‌زیستی‌اش چه بگویم؟ از زیلوی آبی‌رنگی که در حسینیّه امام خمینی پهن بود و تا او پسین دیدارش، همچنان به نمادی از «فقدان بی‌پیرایه» در جهان مبدل شده بود. من بارها شنیده بودم که رهبران و سیاستمداران بزرگ دنیا، وقتی قدم به حرم زندگی ایشان می‌گذاشتند، از جمع شدن سدی در برابر ریاس ایستاد. بارها در دیدارهای تمام‌نه با زبان یک ناظر دور، که با تسلطی تحسین‌برانگیز بر «نقشه جامع علمی کشور» سخن گفت. برای رهبر، «علم» تنها راه‌ای از وابستگی بود. همواره می‌فرمود: «العلم ساده‌زیست سال‌ها دور است. این زهد از جنس فقر نبود، که از جنس استغنا بود. او عمداً از تجملات مرسوم قدرت فاصله گرفت تا ضربان قلبش باطبقات محروم جامعه هم‌نوا باشد.

در دنیا، کسی که سیاستمداراش برای چند روز بیشتر ماندن در کاخ‌ها، به هر آلودگی‌ای تن می‌دهند، وی نشان داد که قدرت، اگر با ساده‌زیستی گره بخورد، نه تنها انسان را نمی‌فریبد، بلکه به‌او عزتی می‌بخشد که در چشم جهانیان و به‌ویژه به ظاهر قدرت‌ها، بزرگ، نفوذناپذیر جلوه کند. این پاکیزه زیستن آن هم در اوج عزت، آرزوی قلبی رهبر بود که در تمام دو مال برای پرواز یک ملت به سوی تمدن نوین قلمداد می‌شوند.

دیدارهایش با جوانان ونخبگان علمی، نه جلسات خشک اداری، که شبیه به کلاس‌های درس پرشور بود. با اشتیاقی به ایده‌های نوین گوش می‌سپرد و جوان را نه به‌مثابه اعداد و امارا، که «موتور پیشران تمدن» می‌دید. عجیب است که در کهنسالی، بیش از بسیاری از مدیران میانسال و حتی جوان، به «تجول» باور داشت. همواره از کرانه‌های

دانش‌سرخن می‌کرده؛ از جایی که دانش به قدرت درون‌مابدل می‌شود. پیوند عاطفی‌اش بانخبگان، از جنس «پاور» بود. وقتی آنان را به حضور می‌پذیرفت، گویی فرزندان معنوی‌اش را در آغوش می‌گرفت و به آن‌ها جسارت نترسیدن می‌داد. در نگاه وی، علمی که منجر به استقلال نشود، تنها نوعی ظاهرسازی است. این راهبرد علمی، ریشه در همان غیرت ملی و دینی داشت که از دوران جوانی در جانش ریشه دوانده و بارور شده بود.

■ **از ورزش قهرمانی تا حمایت از بانوان این مرز و بوم**

توجه ایشان به ورزش، فراتر از یک اعتنای متعارف بود. رهبر، قهرمانان تیم‌های ملی را فرزندان خود می‌دانست. به‌ویژه وقتی پای بانوان ورزشکار به میان می‌آمد، نگاهش فرسنگ‌ها با جزماندیشی فاصله نشان می‌داد. ایشان بود که ایستاد تا دختران این سرزمین با حفظ کرامت و حجاب خویش، بر سکوهای جهانی بایستند و ثابت کنند که «عفاف» نه تنها مانع نیست، بلکه ششوک و جلادهنده اراده است. او در برابر کسانی که زن را در پستوی خانه‌ها می‌خواستند، راه را برای حضور عزتمندانه آنان در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی گشود. من هر بار که تصویرش را در حال تجلیل از بانوان قهرمان و محجبه می‌دیدم، درخشش رضایت را در چشمانش حس می‌کردم. ایشان با این خمایت، نه تنها به ورزشکاران، بلکه به تمام زنان این مرز و بوم اعتماد به‌نفس بخشید. پیام‌های تبریک صمیمانه‌اش به دخترانی که با پرچم ایران و سیمای نجابت بر سکوها ایستادند، پیامی روشن به جهان بود. ایران، سرزمین زنانی است که هم قهرمان هستند و هم عقیف. این نگاه متعالی، مرز بین «تجددمآلی غربی» و «تجحر کور» را مشخص کرد و بذلت رسمیت بخشید.

■ **سعه صدر؛ شنیدن در اوج اقتدار**

یکی از ابعاد ناشناخته شخصیت آن بزرگ، سعه صدر در برابر نقدها بود. بارها دیدیم که در جلسات دانشجویی یا محافل نخبگان، جوانی با شور و حرارت و گاه باصراحتی تند و تیز، لب به سخن می‌گشود. در آن لحظات، ایشان نه با تشر یک حاکم، بلکه با لبخند یک پدر و منطق یک حکیم با آن مواجه می‌شد.

بارها نشان داد که «تقد» را نه تنها برمی‌تابد، بلکه آن را برای پویایی جامعه ضروری می‌شمارد. این سعه صدر، ریشه در همان تقوایی داشت که دهه‌ها پرایش زحمت کشیده بود. کسی که خود را در تراوی «تقد حق» می‌بیند، از «تقد خلق» نمی‌هراسد.

بی‌ظنیر است. در «بیت رهبری»، نه تنها نشانی از آن لوستره‌های مظلوا فرش‌های ابریشمین کاخ نیاوران و سعدآباد نبود، که به کانون عبادت و هدایت صدر اسلام شباهت می‌برد. در گذشته، «دربار» دیواری بود میان مردم و حاکمیت؛ اما این بیت در روزگار ما، پناهگاه نخبگان، شاعران، خانواده‌های شهدا و حتی منتقدان بود. تفاوت در اینجاست. آنجا خاندان سلطنتی بر سر سفره ملت می‌نشستند؛ اما در اینجا «خانواده رهبری» حتی از حقوق معمول شهروندی خود نیز برای حفظ حرمت نظام چشم‌پوشی کردند. مقایسه آن فساد ساختاری و رانت‌های خانوادگی دربار، با پاک‌ی نفوذناپذیر زندگی رهبر و فرزندان‌شان، نشان‌دهنده یک انقلاب اخلاقی بزرگ است. او عیان ساخت که می‌توان بر صدر نشست و همچون مولا علی (ع)، «رعیت‌وار» زیست. می‌توان در مرکز قدرت بود و اجازه نداد حتی یک ریال از بیت‌المال، صرف رفاه نزدیکان شود. این گسل تاریخی میان «دربار» و «بیت»، همان چیزی است که به این نظام، مشروعیت مردمی و الهی بخشیده است.

■ **میوه‌ت در برابر سادگی؛ روایت مهمانان فرامرزی**

سادگی زیست رهبر انقلاب اسلامی، تنها یک شعار داخلی برای دلخوشی توده‌ها نبود. این حقیقتی بود که در چشمان میهوت قدمدترین رهبران جهان، وقتی قدم به اتاق کوچک ملاقات‌های ایشان می‌گذاشتند، به‌وضوح دیده می‌شد. بارها شاهد بودیم که مردانی که در کاخ‌ها و قصرهای باشکوه شرق و غرب عالم حکم می‌راند، هنگامی که با آن صندلی‌های قدیمی و دیوارهای بی‌ترین روبه‌رو می‌شدند، گویی بنای محاسباتشان دچار لرزه می‌شد فرو می‌ریخت؛ ماجرای سفر ولادیمیر پوتین به تهران، آن یاد رفتنی نیست. مردی که خود مظهر قدرت و دیسپلین سُرد روسی است، در یکی از سفرهایش، پروتکل‌های دیپلماتیک را کنار نهاد و مستقیماً از فرودگاه به دیدار این پیر فرزانه شتافت. هدیه او، یکی از قدیمی‌ترین و نفیس‌ترین نسخه‌های خطی قرآن کریم بود. آن لحظه که پوتین با احترامی آمیخته به حیرت، آن گنجینه معنوی را تقدیم می‌کرد، قاب تصویر گویای همه چیز بود: تلاقی قدرت سخت‌نظامی با قدرت نرم معنوی. پوتین بعدها در برخی محافل گفته بود که «من در او مسیح را دیدم!». این اعتراف نه یک تعارف سیاسی، بلکه واکنش به «تجمل‌ستیزی» آگاهانه‌ای است که در تمام زوایای زندگی ایشان جاری بود.

رهبران دنیا سعادت کرده‌اند که اقتدار را در میان چراغ‌های لوکس و ستون‌های مرمرین جستجو کنند؛ اما در تهران با مردی روبه‌رو می‌شدند که اقتدارش را از «ایمان»، «کلمه» و «سادگی» می‌گرفت. این بساطت، برای مهمان خارجی یک پیام استراتژیک داشت: کسی که به دنیا و زخارفش دلبسته نیست، هرگز در برابر تهدید و تطمیع سر خم نخواهد کرد. این «زهد سیاسی»، همان نقطه کوری است که تئیلگران غربی هرگز نتوانستند در مداخلات‌شان بگنجانند؛ حتی آن را به درستی فهم کنند.

■ **مرز خسون و حکومت؛ دیسواری در برابر «آفازادگی»**

در برعه‌ای که «آفازادگی» به دردی بی‌درمان در پیکره سیاست مابدل شده و نام فرزندان مسئولان با رانت و مناصب حکومتی گره خورده‌است، ایستادگی رهبر در برابر زود نردیک‌نش به ساخت قدرت، شگفت‌انگیز بود.